

## تأثیر عدم نهادمندی نظام سیاسی پهلوی بر وقوع انقلاب اسلامی ایران

دکتر علی کریمی / دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران ak10@umz.ac.ir  
محمد هادی مؤذن / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

### چکیده :

بررسی انقلاب اسلامی ایران از منظر تأثیر عدم نهادمندی نظام سیاسی بر انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که تلفیق دو عامل توسعه اقتصادی و اجتماعی به همراه عدم توسعه سیاسی در کنار یکدیگر یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در فروپاشی نظام سیاسی پهلوی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران است. هرچند توسعه اقتصادی و اجتماعی رژیم بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ باعث ایجاد و پیدایش اقشار و نیروهای جدیدی شد که خواهان مشارکت سیاسی بودند اما رژیم به دلیل ماهیت ساخت سیاسی خود با مسدود نمودن مجاری مشارکت سیاسی نه تنها به آن‌ها اجازه مشارکت سیاسی نداد بلکه به دلیل ترس از آن‌ها به مقابله با آن‌ها نیز برخاست. بنابراین در نهایت بسته شدن کانال‌های مشارکتی باعث انفجار مشارکت این گروه‌های تازه وارد به عرصه سیاسی و یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در پیدایش انقلاب اسلامی ایران بود. این مقاله با تمرکز بر موضوع فقدان نهادمندی رژیم پهلوی پیامدهای آن را در بروز انقلاب اسلامی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

**کلید واژه:** توسعه اقتصادی و اجتماعی، نهادمندی سیاسی، انقلاب اسلامی، ایران.

تاریخ تأیید ۱۳۸۹/۶/۹

تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۵/۲۱

**مقدمه:**

عوامل ثبات نظام‌های سیاسی و تلاش برای نیل به آن، از جمله دغدغه‌های اغلب پژوهندگان سیاسی و سیاستمداران بوده است. انقلاب نیز به عنوان یکی از مظاهر بی‌ثباتی سیاسی که خود با شالوده‌شکنی رژیم گذشته در صدد پی افکنی بنیادهای تازه‌ای برای آن است، از زوایای مختلف و در پرتو تئوری‌های گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته است. یکی از رهیافت‌هایی که در علوم سیاسی ثبات و بی‌ثباتی به طور کلی و انقلاب فراگیر سیاسی اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است رهیافت نظری هانتینگتن است که در زیرمجموعه رهیافت نهادی قرار دارد.

رهیافت نهادی با اینکه سنت برتر تحلیل سیاسی در آمریکا و بریتانیا بوده، اما مطلب زیادی در مورد آن نگاشته نشده<sup>۱</sup> و حتی روش‌های انجام مطالعه آن نیز مغفول واقع شده است. به قول اوکشات، همانگونه که موضوع مطالعه نهادی امری مسلم فرض شده است، در مورد چگونگی انجام مطالعه آن نیز سکوت کامل وجود داشته است.<sup>۲</sup> مطالعه نهادها برای علم سیاست همواره دارای اهمیت بسزایی بوده است به گونه‌ای که علوم سیاسی به عنوان یک رشته همواره می‌تواند ادعا کند که در کنار مطالعه قدرت و ابزار تحصیل آن مطالعه نهادها و تأثیر آن‌ها بر سیاست را مد نظر داشته است. اهمیت نهادها از این رو است که به عنوان یک پدیده مستقل، حوزه مهمی از علوم سیاسی را تشکیل می‌دهد و حکمرانی مدرن در نهادها و از طریق آنها صورت می‌گیرد. اهمیت دیگر نهادها از این روست که آن‌ها کارگزاران قدرت را اداره می‌کنند و منابع نهادی را در ستیزه‌های سیاسی و مناسبات حکومتی بسیج می‌کنند. اما صحبت از اهمیت نهادها در این مجال بدین خاطر است که در تئوری نهادمندی هانتینگتن نهادها و نهادسازی از اهمیت محوری برخوردار است. به باور هانتینگتن ورود سریع نیروهای اجتماعی تازه در عرصه سیاست که با تحول‌کننده‌های سیاسی همراه باشد نابسامانی سیاسی را به بار می‌آورد.<sup>۳</sup>

این نوشته با عطف توجه به اهمیت نهادها در زندگی سیاسی و در راستای تطبیق تئوری هانتینگتن با انقلاب اسلامی ایران بدین سؤال می‌پردازد که چه رابطه‌ای میان فقدان نهادمندی نظام سیاسی پهلوی بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و وقوع انقلاب اسلامی ایران وجود دارد؟ به بیان دیگر پیدایش انقلاب اسلامی ایران را در پرتو نظریه نهادمندی چگونه می‌توان توضیح داد؟

در پاسخ به این سؤال برخی از پژوهندگان از جمله آبراهامیان برای بررسی این رابطه از رهیافت هانتینگتن استفاده کرده‌اند اما تفاوتی که این پژوهش نسبت به پژوهش‌های گذشته دارد، بررسی این رابطه با توجه به چهار معیار نهادمندی نظام سیاسی از نظر هانتینگتن است. از این رو در این تحقیق برآنیم که صحت و سقم فرضیه زیر را به آزمایش گذارده تا میزان تطبیق آن با انقلاب اسلامی ایران مشخص گردد. فرضیه این پژوهش این است که عدم نهادمندی نظام سیاسی ایران بین سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۵۷ که با ورود نیروهای جدید اجتماعی در عرصه سیاسی، اجتماعی همراه بود باعث به وجود آمدن انقلاب اسلامی ایران شد و در نتیجه بین دو متغیر رابطه علی برقرار است. از نظر روش شناسی این مقاله با رویکردی پوزیتیویستی برای گردآوری داده‌های لازم به منظور آزمون فرضیه، از روش کتابخانه‌ای و اسنادی و داده‌های تاریخی بهره می‌برد.

### چارچوب نظری:

رهیافت نهادی موضوع مطالعه‌ای است که قواعد، رویه‌ها و سازمان‌های رسمی حکومت را در برمی‌گیرد، رهیافتی که از ابزارهای حقوق دانان و تاریخ دانان برای تبیین محدودیت‌های موجود بر رفتار سیاسی و کارایی دموکراتیک بهره می‌گیرد و پرورش دهنده لیبرال دموکراسی نمایندگی می‌باشد.<sup>۴</sup> نهادگرایی همانند دیگر رهیافت‌های موجود در جامعه‌شناسی سیاسی دوران تاریخی خاص خود را پشت سر گذارده است. قبل از انقلاب فرانسه نهادگرایی بر دموکراسی تأکید می‌کرد. بعد از انقلاب‌های فرانسه، آمریکا و انگلستان، نهادگرایی به دنبال برطرف کردن نظم شخصی و جامعه، تعهدات و حقوق شخصی بود. بنابراین از نظر تاریخی نهادگرایی به دو دوره نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید قابل تقسیم است.

سابقه نهادگرایی قدیم به گذشته‌های دور حتی به عهد باستان باز می‌گردد. اولین تفکر نظام‌مند درباره زندگی سیاسی و موضوعاتی که در آن زمان ذهن پژوهشگران را به خود مشغول می‌کرد، در رابطه با طبیعت نهادهای حکومتی بود. از دیدگاه آنان طبیعت بی‌ثبات رفتار فردی و نیاز به هدایت به سمت اهداف جمعی، نیازمند نهادهای سیاسی تشکلیافته بود. بعدها تحلیل نهادی با دیگر متفکران سیاسی ادامه پیدا کرد. در این راستا آلتوسیوس، تلاش کرد تا ویژگی‌های نقش حکومت را در جامعه‌ای

بزرگ‌تر مشخص کند. هابز بر لزوم تشکیل نهادهایی قوی‌تر برای نجات بشریت از غرایز حیوانی تأکید کرد. لاکه مفهومی قراردادی از نهادهای عمومی را توسعه داد و مونتسکیو نیاز به تعادل در ساختارهای سیاسی را متذکر شد.<sup>۵</sup> اما نهادگرایی جدید رهیافتی کم و بیش انحصاری در سیاست تطبیقی پس از جنگ جهانی دوم بود که بر قانون مدنی و قانون اساسی تأکید می‌کرد و سعی داشت توضیح دهد که قدرت چگونه خود را در روابط بین دولت و ملت، حکومت محلی، بوروکراسی، اصول قانونی و نهادی نشان می‌دهد. تئوری نهادی جدید روابط نهادها و فعالیت‌های انسان را در برمی‌گیرد. نهادها، الگوها، هنجارها و مقرراتی را تعبیه می‌کنند که ساختارمند، تحمیل‌کننده، هدایت‌گر یا تشکیل‌دهنده رفتار بازیگران اجتماعی هستند.<sup>۶</sup>

هر چند نهادگرایی جدید به گرایش‌های مختلف تقسیم می‌شود، اما سه شاخه آن از دیگر گرایش‌ها پیشی گرفته‌اند. بازخوانی ادبیات این حوزه به طور طبیعی نهادگرایی جدید را به سه قسمت تاریخی، انتخاب عقلانی و جامعه‌شناسانه تقسیم می‌کند. نهادگرایی تاریخی در پاسخ به تئوری‌های گروهی سیاست و کارکردگرایی ساختاری در علوم سیاسی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ توسعه یافت. این گرایش به بررسی چگونگی پیدایش و تکامل دولت و نهادهای متشکله آن می‌پردازد. از این دیدگاه در هر برهه زمانی شکل‌گیری تحولات اجتماعی متأثر از سیر تاریخی تحولات گذشته است که این تحولات در نهادهای اصلی جامعه، مانند نهاد دولت متبلور می‌شوند. در واقع این گرایش نیاز برای فهم اهمیت تاریخ و تاریخ بخش‌های خاص سیاست به ویژه سیاست عمومی است.<sup>۷</sup>

نهادگرایی انتخاب عقلانی نیز، هم‌زمان با نهادگرایی تاریخی توسعه یافت. نهادگرایی انتخاب عقلانی نخست از مطالعه رفتار کنگره‌ای آمریکا سربرآورد و در صدد بود به تناقضات موجود در رفتار کنگره آمریکا در مورد تصویب قوانین پاسخ دهد. اما پس از مدتی این رهیافت توجه خود را به مسائلی از جمله توسعه نهادهای سیاسی و شدت تعارضات اخلاقی معطوف کرد. این نحله از نهادگرایی معتقد است که نهادها تنها به قدرت افراد وابسته هستند. در این سنت تحلیلی نهادها به عنوان شاخه‌های اجرایی، تقنینی و قضایی حکومت انگاشته می‌شوند.<sup>۸</sup> تحقیقات در این حوزه بر این موضوع متمرکز است که افراد چگونه برای به‌حداکثر رساندن منافعشان از نهادها استفاده می‌کنند،<sup>۹</sup> بنابراین برای درک نهادها ابتدا باید افراد را شناخت و به این مسئله

پی برد که افراد در رسیدن به اهداف خود بر اساس محاسبات عقلانی چه معیارهایی را به کار می‌برند و چگونه با یکدیگر در حال تعامل هستند.

در توضیح نهادگرایی جامعه‌شناسانه باید گفت که آنچه را که ما نهادگرایی جامعه‌شناسانه می‌نامیم ابتدا در حوزه فرعی تئوری سازمان‌ها ظهور کرد. نهادگرایان جامعه‌شناختی نهادها را بسیار گسترده‌تر از تعریفی که دانشمندان علوم سیاسی ارائه می‌دهند تعریف می‌کنند. از نظر آن‌ها نهادها نه تنها شامل قواعد رسمی، روش‌ها و هنجارها می‌شود، بلکه سیستم نمادها، متن شناختی، و الگوی اخلاقی که چارچوب‌های معنا را برای راهنمایی فعالیت‌های انسان می‌سازد را نیز در بر می‌گیرد.<sup>۱۱</sup> این‌گرایش تأکید دارد که دولت ساخته جامعه و فرهنگ آن است و بازیگران عرصه سیاست ناچارند قوانین فرهنگی مشخصی را که از جامعه برمی‌خیزند دنبال کنند.<sup>۱۱</sup> بنابراین از نظر این رهیافت انسان در عرصه زندگی اجتماعی کاملاً آزادانه رفتار نمی‌کند و رفتارهای او در چارچوب قواعدی است که ساختارهای موجود بر وی تحمیل می‌کنند. مجموع مباحث مطرح شده در سه نوع نهادگرایی اخیر، بیشتر بر موضوعاتی چون پیدایش و تکامل دولت و نهادهای متشکله آن، چگونگی عملکرد بازیگران در سیاست، رفتار بازیگران، منشاء نهادها و ... تمرکز دارد. به عبارت دیگر رهیافت نهادی موضوع مطالعه قواعد، رویه‌ها و سازمان‌های رسمی حکومت است. اما تأکید اصلی ما در این پژوهش، نهادمندی یا نهادینه کردن است که فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن ارزش و ثبات می‌یابد؛ که یکی از برجسته‌ترین شارحان این برداشت از نهادگرایی، ساموئل هانتینگتن است. به دیگر سخن نهادینه کردن یا نهادمندی در تئوری هانتینگتن روندی است که با آن انجمن‌ها و روش‌های آنان به طور فزاینده سازماندهی، رده‌بندی و پایدار می‌شوند<sup>۱۲</sup> هر چند که در این روند، مطالعه نهادها و سازمان‌ها نیز اهمیت می‌یابد که به نوعی ملهم از نهادگرایی است اما به نظر می‌رسد که انواع نهادگرایی برای توجیه علل انقلاب مناسب نیستند و از قدرت تبیین کافی برخوردار نیستند بلکه آنچه اهمیت دارد، نهادمندی سیاسی است که چارچوب اصلی تئوری هانتینگتون و مبنای این پژوهش را نیز شکل می‌دهد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

در واقع مدل هانتینگتون از این‌رو برای تبیین انقلاب مناسب است که توضیح می‌دهد که سطوح بالای تحرک به سطوح بالاتر تعارض همراه با نهادمندی ضعیف

منجر می‌شود.<sup>۱۳</sup> هانتینگتون این نکته را متذکر می‌شود که ورود سریع نیروهای اجتماعی تازه در عرصه سیاست که با تحول کند نهادهای سیاسی همراه باشد نابسامانی سیاسی را به بار می‌آورد.<sup>۱۴</sup> در واقع نوسازی به طور اجتناب‌ناپذیری جنبه‌هایی از اضطراب، تنش، بی‌ثباتی و شورش را داراست.<sup>۱۵</sup> وی استدلال می‌کند که برای پرهیز از عوارض و پیامدهای نابسامان‌کننده نوسازی لازم است نهادهایی ایجاد شوند که بتوانند فرایند نوسازی را کنترل کنند<sup>۱۶</sup> در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب تجلی نماید.<sup>۱۷</sup>

هانتینگتون ثبات سیاسی را نتیجه وجود یک اجتماع سیاسی، یعنی اجماع اخلاقی مشترک در جوامع و منافع مشترک برای حفظ نظام موجود می‌داند که در آن کشاکش میان گروه‌های اجتماعی وجود دارد، اما در جوامع پیچیده‌تر کارکرد نهادهای سیاسی و نه هنجارهای سنتی این اجماع سیاسی را حفظ می‌کند.<sup>۱۸</sup> از نظر هانتینگتون سطح نهادمندی هر نظام سیاسی را می‌توان با تطبیق‌پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام نهادها و شیوه‌های آن نظام تعیین کرد.<sup>۱۹</sup> در واقع یک سازمان یا نظام سیاسی در صورتی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که توانایی تطبیق خود با مسائل موجود را داشته باشد و در برابر آنها شکننده نشود. یک جنبه بسیار مهم از تطبیق‌پذیری در عرصه سیاست به تطبیق‌پذیری احزاب سیاسی مربوط می‌شود. معیار دیگر تطبیق‌پذیری یک سازمان، پشت سر گذاشتن نسل‌های پی‌درپی است.<sup>۲۰</sup>

درباره پیچیدگی مورد نظر هانتینگتون باید گفت که پیچیدگی هم مستلزم تعدد خرده واحدهای سازمانی از جهت سلسله مراتب و کارکردهاست و هم به تمایز انواع خرده واحدهای جداگانه سازمانی بستگی دارد. به عبارت دیگر تعدد خرده واحدهای سازمانی در نظام سیاسی باید به گونه‌ای باشد که تصمیمات اتخاذ شده در سیستم سیاسی نماینده خواسته‌های اکثر گروه‌های جامعه و نه یک گروه خاص باشد. به علاوه نهادینگی مستلزم میزانی از استقلال ساختارهای سیاسی است: استقلال دولت در مقابل نیروهای اجتماعی و اقتصادی و استقلال احزاب سیاسی در مقابل طبقه مرجع خود. علاوه بر این احزاب باید از دخالت دولت و سازمان‌های دولتی در امان باشند. حتی در ابعاد بین‌المللی نیز وابستگی و عدم استقلال نظام سیاسی را به عنوان یکی از عوامل موجد ناآرامی‌های سیاسی ذکر می‌کنند. همچنین سازمان‌ها و

آیین‌های سیاسی موقعی نهادینه هستند که از درجه‌ای از پیوستگی برخوردار باشند یعنی مورد ارجاع و قبول مردم باشند و مردم و طبقه سیاسی استفاده‌ای منضبط از آن‌ها به عمل آورند.<sup>۲۱</sup> بنابراین نهادینه‌سازی از نظر هانتینگتون رسیدن به سطحی از توسعه سیاسی است که نظام سیاسی در این سطح، از پیچیدگی، استقلال، انسجام، و تطبیق‌پذیری کافی برخوردار باشد.

در نظریه هانتینگتون، مفهوم اساسی دور‌کهایمی و فونکسیونالیستی درباره عدم تعادل و هماهنگی اجزاء جامعه مشهود است.<sup>۲۲</sup> بنابراین هرچند نظریه دور‌کهایم بیشتر در مورد تحول اجتماعی است تا انقلاب اما می‌توان رگه‌هایی از نظریه دور‌کهایمی را در نظریه توسعه ناموزون هانتینگتون یافت. تشابه این دو رهیافت مشهود است نهادینگی به جای باورهای مشترک دور‌کهایم و نوسازی به جای تمایز مورد نظر وی نشسته است. روشن است که مدل هانتینگتون سیاسی‌تر از مدل دور‌کهایم است.<sup>۲۳</sup>

از دیگر طلایه‌داران نظریه عدم تعادل به عنوان عامل انقلاب می‌توان از چالمرز جانسون نام برد. در نظریه جانسون عدم تعادل در جوامع شرط وقوع انقلاب است.<sup>۲۴</sup> هرچند جان جلیس اظهار کرده است که مدل هانتینگتون به طور خاص برای انقلاب‌های مدرن‌ساز اروپای قرن هجدهم و نوزدهم کاربرد دارد،<sup>۲۵</sup> اما چارلز تیلی نظریه هانتینگتون را با وجود انتقاداتی که بر آن وارد می‌داند تبیین قابل قبولی درباره وقوع انقلاب، بی‌ثباتی حکومتی و خشونت جمعی در کشورهای فقیرتر جهان «البته نه فقیرترین» می‌داند.<sup>۲۶</sup> می‌توان گفت که حداقل در خاورمیانه و شمال آفریقا، نظریه هانتینگتون مبنی بر این که تغییر اجتماعی، اقتصادی منجر به بروز بی‌ثباتی می‌شود، قویاً تأیید می‌گردد.<sup>۲۷</sup>

از منظر نهادمندی سیاسی بیشترین احتمال وقوع انقلاب، مانند دیگر اشکال خشونت و بی‌ثباتی در جوامعی وجود دارد که به سطح خاصی از توسعه اجتماعی و اقتصادی رسیده‌اند و فرایندهای مدرنیزاسیون سیاسی و توسعه سیاسی از فرایندهای تحول اجتماعی و اقتصادی عقب مانده‌اند.<sup>۲۸</sup> بنابراین نهادینه شدن در شرایط خاصی ضرورت می‌یابد؛ از جمله هنگام بسیج ناگهانی اجتماعی که سیاسی شدن اقشار جدید برای نظام غیر قابل تحمل می‌شود.<sup>۲۹</sup> علاوه بر بحث فوق برخی از نویسندگان با تأسی از هانتینگتون و تقلیل حوزه بحث به نقش نهادمندی سیستم حزبی در برقراری ثبات سیاسی پرداخته‌اند. استفاده از چارچوب نهادینه‌سازی سیستم حزبی ابتدا توسط اسکات

مین‌ورینگ و تیماسی اسکالی گسترش پیدا کرد. آن‌ها علت تفاوت عملکرد سیستم‌های سیاسی در کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، را در تفاوت میزان نهادمندی حزبی این کشورها دانستند.<sup>۳۰</sup>

به طور کلی رهیافت هانتینگتون در این نکته خلاصه می‌شود که در حالی که نظام سیاسی غیرنهادمند باشد، فراگرد توسعه «اقتصادی و اجتماعی»، موجب ایجاد تنش و فشارهای منظمی می‌گردد که به نوبه خود منجر به بی‌ثباتی می‌شوند.<sup>۳۱</sup> بنابراین برای تطبیق رهیافت نظری هانتینگتون بر هر واقعه سیاسی لازم است مقولات توسعه اقتصادی و اجتماعی را با میزان نهادمندی نظام سیاسی مورد ارزیابی قرار داد. از این رو این مقاله درصدد است برای تطبیق این رهیافت با انقلاب اسلامی ایران، این شاخص‌ها را در ایران بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مورد ارزیابی قرار دهد.

ذکر این نکته لازم است که با توجه به تعاریف متفاوت از توسعه اقتصادی، اجتماعی و ارائه شاخص‌های متفاوت از طرف صاحب‌نظران مختلف برای بررسی این مقوله، در این بررسی عنوان کلی توسعه برای بخش‌های مختلف انتخاب شده و تعریف دقیق این واژه مقصود نیست و تنها بررسی آن دسته از شاخص‌های عمومی و کلی در این سه حوزه است که می‌تواند ما را در تحولات عمده‌ای که در این سه بخش به وقوع پیوسته است یاری رساند.

### توسعه اقتصادی:

معمولاً یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی که در بررسی میزان نوسازی در یک کشور مورد توجه قرار می‌گیرد، شاخص توسعه اقتصادی است، زیرا توسعه در بخش اقتصادی یک کشور می‌تواند سایر حوزه‌ها را دستخوش تغییر و تحولات ژرفی نماید. در بخش اقتصادی یک جامعه، شاخص‌هایی که می‌تواند برای درک تحولات اقتصادی آن مورد بررسی قرار گیرد معمولاً شاخص‌هایی از قبیل میزان درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی، بودجه‌های تصویب شده برای بخش‌های مختلف، حمل و نقل و ارتباطات، صنعت، میزان صادرات و واردات و ... می‌باشد. از این رو میزان بسامد این شاخص‌ها در اقتصاد ایران بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد رژیم پهلوی که خود را از یک بحران سیاسی نجات یافته



می دید سیاست‌های نوسازی را به اجرا گذاشت. البته باید توجه داشت که روند اجرای نوسازی که از قبل شروع شده بود، از سال ۱۳۴۲ به بعد شتاب بیشتری به خود گرفت و بخصوص پس از سال ۱۳۵۲ با چند برابر شدن قیمت نفت این برنامه‌ها در نهایت پیشرفت خود از لحاظ کمی واقع شد که آمار شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی سال‌های متعدد بیانگر این امر است. در حالی که درآمد ملی کشور در سال ۱۳۳۸، ۲۶۱ میلیارد ریال بود، در سال ۱۳۵۲ به ۱۵۳۷ میلیارد ریال و در سال ۱۳۵۶ به ۱۹۳۶ میلیارد ریال رسید. در آمد سرانه نیز در سال ۱۳۳۸، ۱۲۰۰۰ ریال بوده است که در سال ۱۳۵۲ به ۵۱۰۰۰ و در سال ۱۳۵۶ به ۱۳۶۰۰۰ ریال می‌رسد. همچنین تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۳۸، ۲۹۵ میلیارد ریال، در سال ۱۳۵۲، ۱۷۴۰ میلیارد ریال بود که در سال ۱۳۵۶ به ۵۲۲۹ میلیارد ریال می‌رسد.<sup>۳۲</sup>

در مورد حمل‌ونقل و ارتباطات آمارها حاکی از این است که در برنامه دوم عمرانی که از سال ۱۳۳۴ به اجرا در آمد پانزده محور مختلف به طول ۳۱۷ کیلومتر در نواحی مختلف ساخته شد. در سال ۱۳۳۶ خط آهن تهران- مشهد افتتاح شد. تا سال ۱۳۴۷ بیش از ۸۰۰۰ کیلومتر جاده آسفالت، نزدیک به ۲۲۰۰ کیلومتر جاده شنی و حدود ۴۸۰۰ کیلومتر سایر جاده‌های کشور ساخته شد.<sup>۳۳</sup> در حالی که با توجه به فعالیت‌های پرهزینه راه‌ها در سال ۱۳۵۷ کلیه راه‌های اصلی یا جاده‌های آسفالت به یکدیگر وصل شده بود و پیش‌بینی می‌شد تا سال ۱۳۶۰ راه‌های فرعی نیز به طور قابل استفاده‌ای تکمیل شود.<sup>۳۴</sup>

در زمینه حمل‌ونقل هوایی و دریایی نیز سرمایه‌گذاری هنگفتی انجام شد. در ۳ برنامه اول عمرانی کشور سرمایه‌های بسیاری برای بهسازی و تأسیس بنادر انجام گرفت و بر ظرفیت بارگیری برخی از بنادر تا ۴ برابر افزوده شد. در برنامه چهارم مبلغ ۶۸۰۰ میلیون ریال برای بنادر اختصاص یافت. در سال ۱۳۴۷ شرکت کشتیرانی با ۶ فروند کشتی کار خود را آغاز کرد در حالی که در سال ۱۳۵۶ حدود ۳۳۰۰ کشتی با ۱۷ میلیون تن ظرفیت وارد بنادر ایران شدند. با افزایش تعداد فرودگاه‌های کشور و گسترش شبکه‌ی هوایی، شرکت هواپیمایی خدمات خود را گسترده کرد. حمل‌ونقل هواپیمایی کشور از ۱۳۰۰۰ مسافر و ۸۰ تن بار در سال ۱۳۳۲ به ۱۳۰۰۰۰۰ نفر مسافر و ۴۷۰ تن بار در سال ۱۳۴۲ و ۳۲۰۰۰۰۰ نفر مسافر در سال ۱۳۵۶ رسید.

ارزش کل تولید صنعتی از ۵۷/۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ به تقریباً ۱۲ برابر یعنی

۶۸۳/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت و بیشترین میزان افزایش نیز پس از افزایش ناگهانی عواید نفت در سال ۱۳۵۲ به دست آمد.<sup>۳۵</sup> با این حال حجم صنایع تهران ۵۱ درصد از کل صنایع را دربرمی گرفت<sup>۳۶</sup> بدین ترتیب پایه پای افزایش درآمدهای نفتی، نقش دولت در سرمایه گذاری های صنعتی نیز افزایش یافت و از ۴۰ درصد در نیمه دهه ۱۳۴۰ به ۶۰ درصد در دهه ۱۳۵۰ افزایش یافت.

هرچند بخش صنعت در این دوره از مشکلات خاصی رنج می برد و این بخش تا حدود زیادی به صنایع خارجی وابسته بود اما این همه به معنای آن نیست که سیاست های صنعتی دولت فقط نتایج منفی به بار آورد. میزان رشد صنعتی ایران یکی از بالاترین ارقام رشد صنعتی در سطح جهان بود که با اضافه شدن سریع میزان درآمدهای نفتی دولت، از سال ۱۳۵۳ به بعد افزایش چشمگیری نیز پیدا کرد.<sup>۳۷</sup>

بدین ترتیب یک خیزش به طرف صنعتی کردن ایران طی این سالها به وجود آمد. حتی در بخش کشاورزی نیز با اجرای اصلاحات ارضی این هدف دنبال می شد، به طوری که در تقسیم اراضی، مالکانی که مزارع خود را مکانیزه می کردند، می توانستند صاحب ملک خود باقی بمانند. بعد از اصلاحات ارضی اشکال دیگری از بهره برداری زراعی از جمله بهره برداری مبتنی بر واحدهای بزرگ کشاورزی خصوصی، شرکت های سهامی زراعی، شرکت های خارجی و کشت و صنعت دولتی متداول شده بود.

علاوه بر این با بررسی میزان صادرات و واردات کشور طی سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ رشدی حدود ۷ برابر در عرصه واردات و حدود ۸ برابر در عرصه صادرات مشهود است. همچنین اجرای برنامه های عمرانی تأثیر قابل توجهی بر رشد اقتصادی ایران داشت به گونه ای که با اجرای برنامه عمرانی سوم و چهارم رشد سالانه تولید ناخالص ملی، در سال های ۱۳۴۱-۱۳۴۹ به ۸ درصد، در سال ۱۳۵۱ به ۱۴ درصد و در سال ۱۳۵۲ به ۳۰ درصد رسید. برنامه عمرانی سوم به بعد به صنعت، معدن و منابع انسانی اختصاص یافته بود. و در برنامه عمرانی چهارم رشد اقتصادی با تأکید بر توسعه صنعتی مورد توجه قرار گرفت. بین سال های ۱۳۴۹-۱۳۵۶ سدهای بزرگی در دزفول، کرج و منجیل ساخته شد و بنادر مختلفی مثل بندر شاهپور، بوشهر و خرمشهر نوسازی و کار احداث بندر چابهار آغاز شد. در برنامه های دوم و سوم با تخصیص بیش از ۲/۵ میلیارد دلار به صنعت دو هدف دنبال می شد: تولید کالاهای مصرفی مورد نیاز بازار

داخلی و تشویق صنایع مادر و واسطه‌ای.<sup>۳۸</sup> برنامه عمرانی پنجم به دلیل بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۳۵۳ در آن تجدید نظر شد و بودجه آن به حدود دو برابر افزایش پیدا کرد. در این برنامه حدود یک سوم به بخش مسکن، یک سوم به بخش صنعت و معدن و یک سوم هم به حمل‌ونقل و ارتباطات اختصاص پیدا کرد.

آمار فوق نشان از تغییر جهت‌گیری و توجه دولت از بخش کشاورزی به بخش صنعتی است. همچنین حاکی از تحول عمده و ساختاری در بخش اقتصادی کشور است. هر چند بسیاری از طرح‌های اقتصادی این دوره با شکست مواجه شد و یا نتیجه مطلوب را نگرفت اما همه این تحولات تأثیر عمیقی بر بخش‌های دیگر بر جای نهاد. قشربندی ساختار اجتماعی دچار تغییر و تحول شد. به موازات طرح‌های اجرایی در بخش کشاورزی سیل مهاجرت روستائیان به شهرها سرازیر شد و طبقه‌ای جدید به نام حاشیه‌نشینان شهری را به وجود آورد که بعداً در تحولات سیاسی نقش عمده‌ای را ایفا کردند. همچنین صنعت باعث گسترش شهرها و شهرنشینی و آشنایی با زندگی شهری و تغییر فرهنگ مردم و نحوه‌ی زندگی آن‌ها شد.

### توسعه اجتماعی:

سیاست توسعه اجتماعی که در رژیم پهلوی همگام با توسعه اقتصادی دنبال شد باعث تغییر میزان برخی از شاخص‌های اجتماعی شد که این تغییرات آثار مستقیم و غیرمستقیمی را بر قشربندی اجتماعی به جای گذاشت. در این بخش ابتدا به دگرگونی اجتماعی این دوره می‌پردازیم و سپس آثار آن بر قشربندی نوین اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. در این راستا با توجه به شاخص‌های دگرگونی اجتماعی از نظر هانتینگتون «شهری شدن، بالا رفتن سطح سواد و آموزش، توسعه وسایل ارتباطات جمعی»، این شاخص‌ها را طی دوران مورد بحث در ایران مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

یکی از پیامدهای اجتماعی دگرگونی‌های اجتماعی این دوره تغییر میزان جمعیت و ترکیب آن بود به گونه‌ای که جمعیت کشور طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ تقریباً حدود ۱/۷ برابر شد. شمار تخت‌های بیمارستانی، از ۲۴۱۲۶ به ۴۸۰۰۰؛ درمانگاه‌های بهداشتی از ۷۰۰ به ۲۸۰۰ واحد؛ پرستاران از ۱۹۶۵ به ۴۱۰۵ نفر و پزشکان از ۴۵۰۰ به ۱۲۷۵۰ نفر افزایش یافت. این پیشرفت‌ها در کنار از بین بردن قحطی‌ها و بیماری‌های واگیردار،

نرخ مرگ و میر کودکان را کاهش داد و جمعیت را به بیش از ۳۳ میلیون در سال ۱۳۵۵ رساند. ۳۹ درصد در کنار رشد جمعیت یک عامل دیگر حائز اهمیت است و آن نحوه پراکندگی جمعیت است. پراکندگی جمعیت شهر و روستا در این دوره حالت ناموزونی داشته است و در بخش‌های اقتصادی به یکسان توزیع نشده. جمعیت شهری از ۳۱ درصد در سال ۱۳۳۵، به ۴۷ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. تهران بزرگترین کانون این انفجار عظیم جمعیت بود که جمعیتش از ۲/۵ میلیون در سال ۱۳۴۹ به ۵ میلیون در سال ۱۳۵۶ رسید. ۴۰ اصفهان، مشهد، شیراز و تبریز نیز با درجاتی کمتر از این قائده مستثنی نبودند و تهران مرکز تمام زندگی اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود.<sup>۴۱</sup>

یکی دیگر از پیامدهای نوسازی اجتماعی در این دوره بالا رفتن سطح سواد به نسبت دوران پیش از خود است در این راستا چون رژیم پهلوی برای اجرای برنامه‌های نوسازی خود احتیاج به افراد تحصیل کرده داشت، از این رو به گسترش آموزش عمومی و آموزش عالی مبادرت ورزید. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ شمار ثبت‌نام شدگان در دبستان‌ها بیش از ۶ برابر و در دبیرستان‌ها بیش از دوبرابر شد. سپاه دانش نیز در باسواد کردن بزرگسالان و کودکان روستایی نقش مهمی ایفا کرد.

در زمینه آموزش عالی نیز تعداد دانشجویان در مؤسسات آموزش عالی از سال ۱۳۳۸ تا سال ۱۳۵۷ به بیش از ۸ برابر رسید<sup>۴۲</sup> که حدود یک‌پنجم آنان در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بودند. بنابراین در این دوره میزان باسوادی از ۲۶ به ۴۲ درصد رسید، شمار دانشگاه‌ها پنج برابر و شمار دانش‌آموزان متوسطه سه برابر شد.

همچنین گسترش شبکه رادیویی و ایجاد شبکه‌ی تلویزیونی نقش موثری در آگاهی‌بخشی به توده‌های مردم را ایفا کرد. با گسترش رادیو و تلویزیون، بخشی دیگر از زندگی سنتی به سمت زندگی مدرن با ارتباطات جمعی گسترده حرکت کرد و این دو رسانه به طور مستقیم و غیر مستقیم در افزایش آگاهی مردم نقش مهمی ایفا کردند.

حال با توجه به گزارشات فوق از تحولات اجتماعی این دوره در کنار تحولات اقتصادی که در بخش قبل ذکر آن رفت، به بررسی پیامدهای آن بر قشربندی اجتماعی ایران خواهیم پرداخت. از اقشار مهمی که به خاطر نوسازی‌های اجتماعی ایران این دوره تقویت و گسترده شد طبقه متوسط می‌باشد. بالاخص که قشر متوسط زمانی به وجود می‌آید که سطح آموزش بالا رود و وضعیت درآمد بهبود یابد.<sup>۴۳</sup> از این‌رو از

اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد تحت تأثیر تحولات نظام بین‌المللی و تلاش حکومت برای نوسازی صنعتی و هم‌چنین افزایش فوق‌العاده درآمد دولت از فروش نفت، طبقه‌ی متوسط ایران به رشد کمی و کیفی خود به طرز قابل توجهی ادامه داد.<sup>۴۴</sup> این طبقه که شامل اساتید دانشگاه، روشنفکران، دانشجویان، پزشکان، مهندسان، نویسندگان و ... می‌باشد، در دوره‌های قبل از آن به وجود آمده بود اما سیاست‌های نوسازی اجتماعی رژیم پهلوی دوم باعث گسترش و تقویت این قشر به گونه‌ای شد که نقش قابل توجهی را در انقلاب اسلامی ایران به عهده گرفت.

بررسی تغییرات اجتماعی بر اساس آمار و ارقام بیانگر تغییرات عمده طبقات اجتماعی در این دوره است. به نظر می‌رسد رژیم پهلوی این نوع تغییرات را تنها از جنبه تکنیکی مدنظر داشته است و به وجه اجتماعی آن چندان توجهی نداشته است، از این رو قبل از اینکه در حوزه فکری به بررسی و حل بحران‌ها پرداخته شود، به برنامه‌ریزی برای بهبود و پیشرفت اقدام می‌شد.<sup>۴۵</sup> یعنی هدف رژیم رساندن جامعه به سطحی از توسعه اجتماعی برای دستیابی به برنامه‌های نوسازی بود. اما ضعف این برنامه‌ها عدم برنامه‌ریزی برای توسعه انسانی بود. مثلاً در این برنامه‌ها با افزایش افراد تحصیلکرده، خواسته‌های اجتماعی آنان نیز افزایش می‌یافت بدون آنکه برنامه‌ریزی منظمی برای این منظور در نظر گرفته شده باشد.

توسعه اقتصادی علاوه بر به وجود آوردن طبقات مختلفی که می‌توانستند به مخالفان بالقوه‌ای برای حکومت پهلوی منجر شود، به ایجاد یک طبقه جدید ثروتمند نیز منجر شد که می‌توانست به عنوان پشتوانه رژیم مطرح شود و آن طبقه سرمایه‌دار مدرن بود. گسترش طبقه سرمایه‌دار از چند جهت برای شاه اهمیت داشت. اول به این جهت که این طبقه می‌توانست سیاست‌های نوسازی و صنعتی شدن را بهتر از طبقات دیگر دنبال کند. مورد دوم اینکه این طبقه می‌توانست به عنوان حامی جدید رژیم پهلوی به جای طبقات زمیندار که با ماجرای اصلاحات ارضی از مجموعه حامیان رژیم کناره‌گیری کرده بودند، عمل کرده و به عنوان رقیبی برای بازاریان که به عنوان حامیان گروه‌های مذهبی به شمار می‌رفتند، به حساب آید.

با تمام حمایت‌های رژیم از سرمایه‌داری مدرن، در اوایل دهه ی ۱۳۵۰ سیاست رژیم نسبت به آن به خاطر رشد فزاینده این طبقه تغییر کرد. به نحوی که از خطر رشد فئودالیسم صنعتی سخن به میان آمد. از این رو در سال ۱۳۵۱ شورای عالی اجتماعی به

منظور جلوگیری از رشد بی رویه طبقه سرمایه‌دار جدید به دستور شاه تشکیل شد و مقرر گردید حدود ۵۰۰۰ واحد از صنایع خصوصی بزرگ، ثلث سهام خود را به کارگران بفروشند.<sup>۴۶</sup> در این راستا کار به جایی رسید که رژیم به زور متوسل شد و علیه سودجوها که به زعم او صاحبان صنایع بزرگ و فئودال‌های صنعتی بودند اعلان جنگ داد، چند تن از سرمایه‌داران بزرگ از قبیل ثابت و همدانیان را بازداشت کرد و دیگران را تهدید نمود.<sup>۴۷</sup>

با توجه به آن‌چه ذکر شد، توسعه اجتماعی در این دوره توانست با آثار مستقیم و غیر مستقیم خود قشر بندی اجتماعی را دچار تغییرات ژرفی نماید به گونه‌ای که افزایش جمعیت در کنار امکانات موجود در شهر از جمله مراکز آموزشی باعث افزایش جمعیت شهرنشین و به وجود آمدن و یا تقویت طبقات جدید شد و گسترش ارتباطات جمعی نیز بیشتر به لحاظ کیفی و تغییر نگره‌های شهروندان در ایجاد تقویت اقشار جدید به دو عامل دیگر یاری رساند. طبقات جدید به وجود آمده خواستار مشارکت سیاسی در حوزه تصمیم‌گیری و اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌ها بودند اما اینکه آیا رژیم پهلوی به چنین تقاضایی پاسخ مثبت داد یا نه و اینکه آیا توانست نیروهای جدید را جذب مشارکت مسالمت‌آمیز سیاسی نماید یا خیر در بخش دیگر مورد بررسی واقع می‌شود.

### ساختار سیاسی:

در رابطه با بررسی ساختار سیاسی ایران در این دوره باید توجه داشت که هانتینگتون توسعه سیاسی را در گسترش مشارکت سیاسی می‌داند. البته وی جامعه توسعه یافته از نظر سیاسی را جامعه سیاسی نهادمند می‌داند و برای آن ۴ معیار مشخص می‌کند که با توجه به محدودیت این پژوهش به طور کلی به بررسی این چهار معیار خواهیم پرداخت و برای نمایش تصویری کلی از میزان نهادمندی نظام سیاسی این دوره نگاهی به فضای سیاسی آن خواهیم افکند.

درباره پیچیدگی مورد نظر هانتینگتون باید گفت که پیچیدگی هم مستلزم تعدد خرده واحدهای سازمانی از جهت سلسله مراتب و کارکردهاست و هم به تمایز انواع خرده واحدهای جداگانه سازمانی بستگی دارد. ۴۸. به عبارت دیگر تعدد خرده واحدهای سازمانی در نظام سیاسی به گونه‌ای باشد که تصمیمات اتخاذ شده در

سیستم سیاسی نماینده خواسته‌های اکثر گروه‌های جامعه و نه یک گروه خاص باشد. تصمیماتی که در سیستم سیاسی گرفته می‌شود اگر انعکاسی از ورودی‌های سیستم که همانا بخش اعظم آن تقاضاهای جامعه است نباشد و تنها منافع یک طبقه، قشر یا طیف محدودی را مدنظر داشته باشد، نشان دهنده این امر است که نه تنها نظام سیاسی نماینده اقشار مختلف نیست بلکه در مواقع لزوم هم نمی‌تواند حمایت نهادی را برای خود کسب کند.

یک نظام سیاسی پیچیده، نظامی است که وابسته به یک شخص، گروه، قبیله، حزب یا ... نباشد. در این نوع از نظام با برکناری شخص، انحلال یک حزب یا تغییر کاربری گروه، نظام ثبات خود را از دست نمی‌دهد زیرا نهادهای دیگری وجود دارد که بتواند در مواقع لزوم نقش جایگزین را برای یکدیگر ایفا کنند.

برای بررسی میزان پیچیدگی نظام سیاسی بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ با توجه به تصمیمات اتخاذ شده در این دوره باید گفت که پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه مصمم شد تا هرگز نگذارد وضعیتی شبیه به زمان مصدق تکرار شود. این امر به معنای آن بود که شاه نیز از پدرش رضاشاه تقلید کرده بخش اصلی قانون اساسی سال‌های ۷-۱۹۰۶ را که مقرر می‌داشت حکومت از هیئت دولتی تشکیل می‌شود که با آرای آزاد ملت انتخاب شده مسئول می‌باشد، و قدرت شاه نیز به چند مورد محدود می‌باشد، به فراموشی بسپارد.<sup>۴۹</sup> این قانون اساسی همچنین از آزادی بیان و مطبوعات جز در موارد استثنایی حمایت می‌کرد ولی شعار شاه این بود که برای انجام امور شما نیاز به قدرت دارید و برای حفظ قدرت هم نباید مجبور باشید از دیگری اجازه بگیرید.<sup>۵۰</sup>

در این دوره گرچه قوانینی از تصویب مجلس گذشت که به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی منجر شد، اما لوایحی نیز تصویب شد که نه تنها به نفع اکثریت مردم جامعه نبود، بلکه به نظر می‌رسد اقلیت حاکم نیز از این قوانین استفاده چندانی نبرد. از بارزترین این لوایح، می‌توان به لایحه تصویب شده توسط مجلس بیست و دوم در رابطه با به رسمیت شناختن استقلال بحرین از طرف ایران، موافقت‌نامه نفت و واگذاری استخراج، حمل و فروش آن به کنسرسیوم بین‌المللی، که ناقض روح ملی شدن صنعت نفت بود و تصویب قانون کاپیتولاسیون اشاره کرد.

علاوه بر این با تغییر قانون اساسی در اردیبهشت ۱۳۲۸ شاه این حق را به دست آورد که در هر شرایطی بتواند هر دو مجلس را به تنهایی یا با هم منحل کند؛ همچنین

اصلاحیه‌های قانون اساسی، از یک سو با پایین آوردن میزان حد نصاب لازم برای رأی‌گیری، احتمال هرگونه مخالفت آتی را در مجلس کاهش داد؛ از سوی دیگر با دادن حق وتو در مصوبه‌های مالی به شاه او را تقویت کرد.<sup>۵۱</sup> این موارد باعث تضعیف روزافزون مجلس شد تا جایی که پس از انحلال مجلس بیستم از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در ایران مجلس قانون‌گذاری وجود نداشت و مجلس، وظایف قانون‌گذاری را خود دولت به عهده گرفت و نام مقررات خود را تصویب نامه قانونی گذاشت.

با توجه به مطالب فوق و با کمی اغماض در رابطه با تصمیمات اتخاذ شده توسط قوه مقننه می‌توان به عدم پیچیدگی قوه مقننه پی برد که نمادی از عدم پیچیدگی نظام سیاسی است و در این رابطه اظهار کرد که در این دوره روند واژگونگی رابطه شاه و قانون کاملاً مشهود است. به عبارتی به جای اینکه قانون اساسی و مجلس بتوانند شاه را مقید کنند و او را در چارچوب قانون قرار دهند، شاه با تغییر اصولی از قانون اساسی توانست این دور را در تحت تسلط خود در آورد. در رابطه با بررسی استقلال رژیم نیز باید گفت که در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ دولت از طرفی از اکثر طبقات دارای استقلال نسبی بود اما آنچه که در این راستا استقلال دولت را بر اساس نظریه هانتینگتون خدشه‌دار می‌کند وابستگی دولت و حتی تلفیق آن با طبقه حاکم بود.

در واقع شاه به جای اینکه در مناسبات سیاسی به عنوان داور بی‌طرف و در چارچوب‌های قانونی ظاهر شود و یا اینکه نهایتاً در برخی تصمیم‌گیری‌های بسیار کلان سیاسی و ارائه خط و مشی‌ها دخالت کند سعی می‌کرد که با کنترل دولت و کابینه شخصاً در اتخاذ تصمیمات سیاسی دخالت کند. محمدرضا شاه با ابزارهایی که در دست داشت از جمله حزب دربار، سازمان بازرسی شاهنشاهی و ... نظرات خود را بر دولت تحمیل می‌کرد بدون اینکه در برابر مجلس پاسخگو باشد زیرا بر اساس اصل ۴۴ قانون اساسی مشروطه «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزیرای دولت در هر گونه امری مسئول مجلسین هستند».

عدم گردش نخبگان نیز نشانه‌ای دیگر از عدم استقلال دولت از طبقه حاکمه است. در این دوره صحنه سیاسی دستخوش انواع روابط غیررسمی و بده بستان‌های بانندی و گروهی بود. در واقع روابط غیررسمی و غیرنهادمند، عوامل اصلی در اتخاذ تصمیم‌ها و تحرک زندگی سیاسی بودند. شاه تصمیم‌گیر اصلی بود و وزارت دربار در تصمیم‌گیری‌های کلان او را یاری می‌کرد. در تصمیم‌گیری‌های جزئی‌تر دوره یا



محافل وابستگان، باندها و کلوب‌ها نقش داشتند. این باندها و دسته‌بندی‌ها از طریق کانال‌های ارتباطی که با شاه داشتند، تلاش می‌کردند منافع گروهی و باندی خود را از طریق تأثیرگذاری بر تصمیم و نظری تأمین کنند. شاه نیز با توجه به اختلاف‌های موجود بین گروه‌ها و باندها، ضمن دامن زدن به اختلاف‌ها، قدرت شخصی‌اش را بر فراز همه آن‌ها اعمال می‌کرد. در چنین فضایی، گروه‌ها و نهادهای مدنی در اتخاذ تصمیم‌ها و تأثیرگذاری بر آن‌ها نقشی نداشتند.<sup>۵۲</sup> حتی در این دوره برخی از نخبگان کشوری نیز با حمایت نیروهای خارجی وارد عرصه سیاسی می‌شدند و ورود بسیاری از نخبگان به هیأت حاکمه در این دوره، مرهون حمایت بیگانگان بود.

در خصوص استقلال در عرصه بین‌المللی نیز باید اشاره کرد که اولین مسئله‌ای که پس از کودتا نقش پررنگ آمریکا در سیاست ایران را نشان داد مسئله نفت و تشکیل کنسرسیوم و سهم بالای آمریکا در این کنسرسیوم بود. پس از آن ایران برای تکمیل کمربند دفاعی غرب در برابر کمونیزم به عضویت پیمان بغداد درآمد. اما آنچه که وابستگی ایران را به آمریکا به طور واضح نشان می‌دهد قرارداد نظامی دوجانبه‌ای است که در سال ۱۳۳۷ بین دو کشور بسته شد. برپایه این قرارداد بنا به تقاضای دولت ایران در صورت بروز تجاوز مستقیم یا غیرمستقیم دولت آمریکا اجازه دارد سپاهیان خود را وارد ایران کند.<sup>۵۳</sup>

با بررسی استقلال نظام سیاسی پهلوی و شاخص‌سازی این مفهوم با چند موضوع مشخص است که نظام سیاسی پهلوی از لحاظ استقلال در حد ضعیفی قرار داشته است. برای توضیح بیشتر مطلب قابل ذکر است که دولت در این دوره وابسته به جمع محدودی از صاحبان قدرت بخصوص شبکه دربار است که این امر گردش نخبگان را با مشکلات خاصی مواجه می‌کند و باعث بسته ماندن سیکل نخبگی می‌شود و این به نوبه خود باعث تجمع نیروهای سیاسی جدید و نخبگان خارج از حاکمیت پشت درهای بسته عرصه سیاسی شده و آن‌ها را آماده اقدام علیه نظام سیاسی حاکم می‌کند. در این شرایط آنچه که می‌توانست برای خروج از این بن‌بست چاره‌ساز شود احزاب سیاسی بود که این نیروهای تجمع شده را به مرور زمان وارد عرصه‌ی سیاسی نظام پهلوی کند و از انفجار ناگهانی آن‌ها جلوگیری کند. به عبارتی ایجاد جامعه مدنی منسجم و همبسته که نشانه‌ای از انسجام و همبستگی مورد نظر هانتینگتون است می‌توانست بسیاری از مشکلات سیاسی رژیم را حل کند اما شاه تاب تحمل احزاب

سیاسی را نداشت و مخالفین را به شدت سرکوب کرد. از مهم‌ترین مخالفان محمدرضاشاه که در این دوره به شدت سرکوب شدند حزب توده بود. رژیم در این دوران با حمایت آمریکا شروع به پاکسازی فضای جامعه از حزب توده کرد. رژیم مجازات‌های سنگینی را برای افرادی که به حزب توده وابستگی داشتند تعیین می‌کرد و با این عمل می‌خواست نشان دهد که همکاری با حزب توده چقدر برای افراد گران تمام خواهد شد. سخت‌گیری‌های رژیم همراه با عوامل دیگر دست به دست هم دادند تا از حزب توده‌ی توانمند، سازمان یافته، متشکل و بانفوذ سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، آنچه بر جای بماند، گروه کوچک و ناتوانی باشد به نام تشکیلات تهران که چند ده نفری را به طور پراکنده در تهران، اصفهان و در صنایع نفت در خوزستان به گونه‌ای ناقص با هم مرتبط می‌ساخت. ۵۴ جبهه ملی نیز با سیاست حذف مخالفین رژیم روبرو شد. هرچند آن اندازه حساسیتی که توده-ای‌ها برای رژیم داشتند و به تبع آن مجازات‌های آن‌ها شامل افراد عضو جبهه ملی نمی‌شد، اما در عین حال رژیم در سال ۱۳۳۴ تقریباً همه سران آن را بازداشت کرد. استدلال رژیم برای توجیه این عمل، این بود که این سازمان، نهضت مشروطه را تضعیف می‌کند. آنچه شاه را کاملاً در برابر نیروهای مخالف قرار داد قیام ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ بود که رژیم تصمیم به رویارویی گرفت و عده‌ی زیادی در این رویارویی کشته و مجروح شدند. در واقع قیام ۱۵ خرداد راه را بر هرگونه مصالحه با دولت برای گروه‌های منتقد و مخالف بست و اکثر گروه‌های مخالف به این نتیجه رسیدند که باید به فکر راه‌های دیگری غیر از راه‌های مسالمت‌آمیز باشند. از طرفی این واقعه نیز به میزان بسیار زیادی مشروعیت رژیم را که یک بار با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کاهش یافته بود، زیرسؤال برد.

به نظر می‌رسد که تا این تاریخ شاه هنوز قدرت خود را آنگونه مستحکم نمی‌یافت که با تمام مخالفان خود برخورد کند. به همین جهت این سیاست را به کار برد که با مدارا با یک جبهه «روحانیون» جنگ در جبهه‌های دیگر «توده‌ای‌ها و جبهه ملی» را آغاز کند. اما پس از سال ۱۳۴۲ نه دیگر آن مخالفان سیاسی قدرتمند وجود داشتند و نه شاه آن شاه ضعیف گذشته بود از این جهت نیازی به حمایت روحانیون نیز احساس نمی‌کرد و جنگ علیه آنان را نیز آغاز کرد. از طرف دیگر احتمالاً محمدرضاشاه معتقد بود که قدرتمند شدن روحانیت باعث جلوگیری از اصلاحات اساسی می‌شود

همانگونه که در انقلاب سفید در برابر وی موضع گیری کردند. از این رو گروه‌های مختلف قدرت، احزاب طبقات متوسط، اتحادیه‌ها، زمینداران و روحانیون یکی پس از دیگری سرکوب شدند و رژیم پهلوی با تکیه بر ضرورت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و وحدت سیاسی بر کلیه نیروهای اجتماعی غلبه یافت. دربار سلطنتی به عنوان مرکز ساخت قدرت مطلقه به تدریج بر ارتش، پارلمان و هیأت دولت تفوق پیدا کرد و خود در انجام اصلاحات ارضی و اقتصادی پیشقدم شد.<sup>۵۵</sup>

البته پس از کودتای ۲۸ مرداد شاه که مبانی مشروعیت خود را تضعیف شده می‌یافت، احساس کرد که برای اداره کشور، نظام سیاسی نیازمند احزاب سیاسی می‌باشد اما این نکته را که احزاب سیاسی در یک نظام سیاسی نهادینه و دموکراتیک دارای شرایطی هستند که یکی از آنها خودجوشی و حمایت مردم از آنها و دیگری آزادی بیان عقاید و نقد نظام سیاسی است، درک نکرد. اما شاید این نکته منطقی‌تر به نظر رسد که شاه این نکته را در مورد احزاب سیاسی می‌دانست اما به دلیل خطراتی که نسبت به تشکیل این نوع احزاب احساس می‌کرد شکل‌گیری آنها را خطری برای بقای قدرت خود قلمداد می‌کرد. بنابراین وی برای وانمود این مطلب که نظام سیاسی ایران در این سال‌ها دموکراتیک است اقدام به ایجاد احزاب فرمایشی کرد.

اولین اقدام شاه در تأسیس احزاب فرمایشی ایجاد دو حزب مردم و ملیون در سال ۱۳۳۶ بود. در این باره وی اظهار می‌دارد که: «چون شاه مشروطه هستم دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از حزب دست‌نشانده خود حمایت کنم» و سپس ادامه می‌دهد: «از سال ۱۳۳۶ به این طرف که اوضاع سیاسی کشور ما ثبات پدید آورد و مبانی اقتصاد ما پس از دوره رکود مصدق محکم گردیده بود.... خود من علاقه وافری نشان داده، اقدام به ایجاد دو حزب مردم و ملیون نمودم. حزب ملیون حزب محافظه‌کار است و حزب مردم باید نقش چپ را بازی کند.»<sup>۵۶</sup>

با این بیانات و اظهارنظرهای شاه در مورد تشکیل احزاب مشخص می‌شود که این احزاب حتی در همین بازی دموکراسی نیز از خود اختیاری نداشتند و این شخص شاه بود که بر همه چیز، حتی امور این احزاب نیز نظارت می‌کرد و میزان و حدود فعالیت و اظهار نظر این احزاب نیز منبعث و متأثر از منویات شاهانه بود. شاه حتی حاضر نبود به همین احزاب فرمایشی، در حد معرفی نامزدهای مجلس نمایندگی اختیار بدهد.<sup>۵۷</sup> این دو حزب حتی در ایفای نقش فرمایشی خود چندان موفق نبودند به گونه‌ای که حزب

ملیون پس از انحلال انتخابات مجلس بیستم توسط شاه به طور چشم‌گیری اعتبار خود را از دست داد و اقبال نیز استعفا داد و پس از چند سال این حزب نیز در حزب ایران نوین ادغام شد. حزب مردم نیز به همین سرنوشت دچار شد و پس از لغو انتخابات مجلس بیستم با استعفای علم از دبیر کلی حزب به مقدار قابل توجهی اعتبار خود را از دست داد منتها در سال ۱۳۴۷ مجدداً توانست به تقویت خود همت گمارد و تا سال ۱۳۵۳ دوام آورد. حزب ایران نوین نیز که در سال ۱۳۴۲ موجودیت خود را اعلام کرده بود توانست تا سال ۱۳۵۳ موقعیت خود را گسترش دهد اما در سال ۱۳۵۳ شاه به یکباره بر خلاف تمام سخنان خود مبنی بر حمایت از نظام چندحزبی بر ایجاد یک نظام تک‌حزبی تأکید ورزید.

حزب رستاخیز ملت ایران به رهبری امیرعباس هویدا تشکیل شد و مقرر گردید تمام ایرانیان وفادار در آن نام‌نویسی کنند. برخی از نخستین بنیانگذاران حزب ادعا کرده‌اند که از حزب مستقل از دولت حمایت می‌کرده‌اند و در انتخابات سال ۱۳۵۴ که مردم در رأی دادن به یکی از چند نامزد حزب رستاخیز آزاد بودند، شرکت در انتخابات گسترده‌تر از انتخابات دو دهه قبل از آن بود. اما حزب رستاخیز عملاً در کنترل رهبران حزب سلف آن، ایران نوین قرار داشت. احمد قریشی یکی از بنیانگذاران حزب رستاخیز یادآور شد که بعد از انتخابات همه با کمال حیرت متوجه شدند که همان نخست‌وزیر، همان وزیران، همان آش و همان کاسه است.<sup>۵۸</sup> در واقع هدف اصلی از تشکیل حزب رستاخیز بسیج توده‌ها در حمایت از نظام سیاسی در مواقع لزوم بود. از این رو شاه برای فراگیری تمام اقشار جامعه توسط حزب اعلام کرد که هر کس عضو حزب نشود از کشور خارج شود. هر چند مقاومت‌هایی در این باره صورت گرفت اما حزب رستاخیز توانست در بسیج توده‌ها تا حدودی موفق عمل کند. دلیل عمده دیگری که شاه را به تشکیل حزب رستاخیز تشویق کرد احساس قدرتمندی بیش از حد وی پس از بالا رفتن قیمت نفت، ژاندارم منطقه شدن و از بین بردن مخالفان بود. محمدرضا شاه پس از قیام خرداد ۱۳۴۲ تا زمان تشکیل حزب رستاخیز مشاهده کرده بود که هیچ‌گونه چالش عمده‌ای نظام سیاسی وی را تهدید نمی‌کند لذا با چند برابر شدن قیمت نفت و برعهده گرفتن مسئولیت امنیت منطقه کم‌کم احساس کرد که می‌تواند هرگونه تحولی را از جمله تک‌حزبی شدن در نظام سیاسی ایران ایجاد کند و با صراحت به مخالفان بگوید از کشور خارج شوید و ادعاهایی را مطرح سازد که بیشتر به افسانه شبیه بود از جمله ورود به دروازه‌های تمدن جهانی، تبدیل شدن ایران به ژاپن دوم و ....

از جمله موارد دیگری که در مورد عدم انسجام و همبستگی جامعه مدنی بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مورد بحث قرار می‌گیرد قدرتمند شدن و دخالت بیش از حد نظامیان در اداره امور کشور است. یکی از عوامل دخالت نظامیان در کشورهای جهان سوم این است که نیروهای مسلح که معمولاً به قوانین درونی انضباط و وظیفه خاص خود وابسته‌اند، برای به عهده گرفتن وظیفه اداره یک نظام اجتماعی پیچیده مناسب نیستند؛<sup>۵۹</sup> بنابراین نظامیان در اکثر کشورهای جهان سوم از قدرت بیش از اندازه برخوردارند که به آنها قدرتی برای دخالت در حوزه‌های دیگر می‌بخشد. در این کشورها ضعف ساخت دولت و قانون اساسی و مشروعیت آن، انگیزه مهمی را برای دخالت ارتش در سیاست فراهم آورده است. ۶۰ پس یکی از ویژگی‌های این گونه نظام‌ها، نظامی‌گری به معنای چیرگی ارتش در دولت و دخالت آن در امور سیاسی یا نظامی کردن جامعه با بزرگداشت ارتش و تقویت و پرورش روحیه نظامی‌گری در مردم است. ۶۱

بدین خاطر است که نیروهای مسلح بین ۲۵ تا ۴۰ درصد بودجه کشور را در فاصله دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ به خود جذب کردند و بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ تعداد نیروهای مسلح از ۱۹۱ هزار به ۴۱۳ هزار نفر افزایش یافت.<sup>۶۲</sup> این آمار بیانگر تحولات کمی نیروهای مسلح است که نشان‌دهنده بیشترین افزایش در تعداد نیرو و بودجه نظامیان طی سال‌های آخر سلطنت پهلوی است. اما تا سال ۱۳۳۲ محمدرضاشاه به دلیل ضعف پایه‌های قدرت چندان نظارت مستقیم بر ارتش نداشت و این نیرو نیز در خدمت حفاظت از منافع ملی بود. اما پس از کودتای ۱۳۳۲ و کشف شاخه افسران حزب توده در ارتش در نیمه دهه ۱۳۳۰ و تلاش سرلشکر قرنی در سال ۱۳۳۷ برای کودتا شاه مصمم شد شخصاً کنترل ارتش را به دست بگیرد. در دهه ۱۳۴۰ ارتش عملاً در کنترل شاه بود و ارتش از طریق دولت جامعه را کنترل می‌کرد. کارکرد عمده ارتش در دهه ۱۳۵۰ تا حدی پشتیبانی از ادعاهای برتری طلبانه ایران در منطقه خاورمیانه، خلیج فارس، و آسیا و تا حدی سرکوب نیروهای داخلی بود.<sup>۶۳</sup>

شاه در کنار ارتش، سازمان‌های امنیتی را گسترش داد. اعضای نیروهای ساواک در مجموع بالغ بر ۵۳۰۰ مأمور تمام وقت و شمار بسیاری از جاسوسان ناشناس را در برمی‌گرفت.<sup>۶۴</sup> علاوه بر ساواک دو سازمان امنیتی دیگر یعنی بازرسی شاهنشاهی و رکن دو ارتش وجود داشتند. مهم‌ترین کارویژه‌های اداره سازمان بازرسی شاهنشاهی

جلوگیری از توطئه‌های نظامی و نظارت بر ساواک و ارائه‌ی گزارش تخلفات به شخص شاه بود. رکن دو ارتش نیز برای زیر نظر داشتن دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی به وجود آمده بود.

در این دوران شواهد حاکی از دخالت گسترده نظامیان در امور سیاسی و قدرتمند بودن آن‌هاست. در این سال‌ها در ایران اغلب مشاوران محفل درونی شاه را نظامیان تشکیل می‌دادند. به نحوی که دوازده نفر از نزدیک‌ترین مشاوران شاه، هفت نفر از برگزیده‌ترین آنها را فرماندهان عالی‌رتبه نظامی از جمله ارتشبد عبدالکریم ایادی، ارتشبد حسین فردوست، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سپهبد امیرحسین ربیعی، ارتشبد غلامرضا ازهاری، ارتشبد محمدمیر خاتمی، و ارتشبد حسن طوفانیان تشکیل می‌دادند. علاوه بر این ارتشبد بهرام آریانا، ارتشبد غلامعلی اویسی، سپهبد پرویز خسروانی و سرلشکر حسین پاکروان مورد مشورت شاه قرار می‌گرفتند.<sup>۶۵</sup>

به نظر می‌رسد ترورها و سوءقصد‌های انجام شده بخصوص تا سال ۱۳۴۲ و احساس نیاز به سازمان‌های امنیتی قوی، روحیه اطاعت‌پذیری نظامیان، ژاندارم منطقه شدن و ... نقش قابل توجهی در نفوذ نظامیان در ساختار سیاسی این دوره ایفا کرده است. با این تفاسیر کشور ایران در این سال‌ها دارای ساختار سیاسی متصلب و بسته‌ای بود که تنها گروه‌های موافق توانایی رشد و پیشرفت و فعالیت سیاسی را داشتند و راه برای هرگونه فعالیت سیاسی که در مسیری غیر از حمایت از رژیم باشد بسته بود. از لحاظ هنجارهای حقوق بشر نیز رژیم در سطح نازلی قرار داشت زندانیان سیاسی زیادی در این دوران در زندان به سر می‌بردند. هر چند تعداد واقعی زندانیان سیاسی معلوم نبود اما عفو بین‌الملل در سال ۱۳۵۵ این تعداد را بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر برآورد کرد و اعلام داشت که هیچ کشور دیگر جهان از نظر تعداد سوءسابقه در حقوق بشر به پای ایران نمی‌رسد.<sup>۶۶</sup>

در نتیجه رژیم در آزمایش ایجاد فضا برای گسترش جامعه مدنی منسجم نیز شکست خورد. اما آنچه که ضربه نهایی را به رژیم وارد کرد شکست نظام سیاسی در آزمون تطبیق‌پذیری بود. در سال ۱۳۵۶ پس از آنکه کارتر به ریاست‌جمهوری آمریکا انتخاب شد کشورهای هم‌پیمان خود را برای ایجاد فضای باز سیاسی تحت فشار قرار داد لذا شاه که هم‌پیمان ایالات متحده در خاورمیانه بود مجبور به اجرای این سیاست شد. شاه که می‌خواست به تقاضای طبقه متوسط دایر بر مشارکت سیاسی جامعه عمل

بپوشاند و گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر و دولت تازه روی کارآمده کارتر نیز برای اعطای آزادی بیشتر به مردم وی را زیر فشار گذاشته بودند تصمیم گرفت حدی از انتقاد را تحمل کند و از حدت و شدت سیاست‌های افراطی خود بکاهد. حدود ۳۵۷ زندانی سیاسی آزاد شدند. شکنجه کاهش یافت، صلیب سرخ بین‌المللی اجازه یافت از بیست زندان کشور بازدید کند و حدود اختیارات دادگاه‌های نظامی به موجب قوانین جدید محدود شد.<sup>۶۷</sup> اما از آنجا که پاسخگویی نظام به فشارهای محیط نیازمند وجود احزاب سیاسی و به طور کلی یک جامعه مدنی ساختمانند، است،<sup>۶۸</sup> و حکومت ایران در این دوره فاقد چنین ویژگی‌هایی بود نتوانست خود را در برابر تقاضای محیط سازگار کند.

از این رو فروپاشی رژیم پس از ایجاد فضای باز سیاسی پس از سال‌ها خفقان بود که آزمون تطبیق‌پذیری رژیم را با شکست مواجه کرد. ظهور جنبش‌های مخالف و انقلابی در ایران برای بسیاری از ناظران و متخصصان حیرت‌انگیز بود زیرا این رژیم با ارتش پادشاهی قدرتمند، و یک شبکه قدرتمند پلیس مخفی حمایت می‌شد و ارتش ثبات را در ایران همانند منطقه خلیج فارس تضمین می‌کرد و پلیس مخفی نمایش خوبی را در سرکوب مخالفان از خود به نمایش می‌گذاشت<sup>۶۹</sup> اما تمام این مطالب ظاهری از آرامش را به همراه داشت و همانند آتش زیر خاکستر بود.

### نتیجه گیری:

یکی از مهم‌ترین عوامل موثر در انقلاب اسلامی ایران که باعث فروپاشی رژیم پهلوی شد، عدم نهادمندی نظام سیاسی ایران در این دوره است. در واقع نظام سیاسی ایران بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یک نظام سیاسی بسته، متصلب، شخص‌محور، متکی به قدرت‌های خارجی و فاقد نهادمندی بود. این مسائل باعث شد که شاه نتواند با مانورهای تبلیغاتی در مورد پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی حمایت توده را به خود جلب کند. زیرا همان طور که ذکر شد بر اثر همین پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی گروه‌های جدید با فرهنگ و بینش جدید به وجود آمده بود که دیگر پیشرفت کشور را تنها در سدسازی، مدرسه‌سازی، شهری‌شدن و ... نمی‌دانستند بلکه در کنار تمام این مسائل به آزادی‌های سیاسی، حقوق بشر، حق مشارکت مؤثر و ... فکر می‌کردند در حالی که نظام سیاسی مشارکت را تنها در عضو شدن در احزاب دولتی و فرمایشی

می دانست که فعالیت‌شان در جهت حمایت از نظام سیاسی و نه کوچکترین انتقادی از آن بود. واضح است که طبقات جدید به تدریج از نظام سیاسی بیگانه شده و نیروی مشارکت آن‌ها که نظام سیاسی می توانست آن را در جهت بالندگی خویش و تقویت پایه‌های دموکراسی خود جذب کند به دلیل بسته بودن کانال‌های نهادینه شده مشارکت سیاسی، عدم پیچیدگی، عدم استقلال، عدم انسجام و ناتوانی در تطبیق‌پذیری نظام سیاسی، به سمت فعالیت‌های انقلابی کشیده شده و در جهت براندازی نظام سیاسی گام برداشت.

توسعه اقتصادی و اجتماعی باعث پیدایش اقشار جدیدی از مردم شد که خواهان مشارکت در نظام سیاسی بودند و حاضر به پذیرش دیکتاتوری نبودند اما این توسعه که بدون تقویت زیرساخت‌های سیاسی انجام شد نتوانست در جلب رضایت مردم مؤثر واقع شود بخصوص که مردم آن را توسعه وابسته می دانستند. از این رو توسعه ناموزون بخش‌های اقتصادی و اجتماعی که توسعه بخش سیاسی را به همراه نداشت، باعث عدم جذب نیروهای خواهان مشارکت سیاسی شد و زمینه را برای بسیج گسترده مردم توسط گروه‌های ناراضی فراهم کرد و در نهایت این عامل به همراه عوامل دیگر دست به هم داده و انقلاب اسلامی ایران را رقم زد.



پی نوشت :

۱. دیوید مارش و جری استوکر، (۱۳۷۸)، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، ص ۸۴
2. M. Oakeshott, (1967), **Rationalism in Politics and other essay**, London: Methuen, P. 302.
۳. ساموئل هانتینگتن، (۱۳۸۲)، **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**، ترجمه: محسن ثلاثی چاپ اول، ص ۱۰.
۴. دیوید مارش و جری استوکر، همان، ص ۹۰.
5. B. Guy Peters, (1999), **Institutional Theory in Political Science, The New Institutional**, London and New York, Edition: 2, PP.3-4.
6. Arno Van Raak & Aggie Paulus, (2008), **The Emergence of Multidisciplinary Teams for Interagency Service Delivery in Europe: Is Historical Institutionalism Wrong?**, Springer Science, P. 343.
7. Alistair Cole, **Institutions and institutionalism, The study of political institutions**, www.cardiff.ac.uk/euros/resources/cole.
8. Barry R. Weingast, (2002), **"Rational Choice Institutionalism."** In Political Science: The State of the Discipline, ed. Ira Katznelson and Helen V. Milner. New York, P. 1.
9. Sven Steinmo, (2001) **The New Institutionalism, The Encyclopedia of Democratic Thought**, in Barry Clark and Joe Foweraker, London: Rutledge, P. 3.
10. Matthias Basedau, & Alexander Stroh, (2008), **Measuring Party Institutionalization in Developing Countries: A New Research Instrument Applied to 28 African Political Parties**. giga working papers, P.945.
11. Colin Hay & Daniel Wincott, (1998), **Structure, Agency and Historical Institutionalism**, Political Study, P.952.
12. Thomas Ford Hout, (1977), **Dictionary of Modern Sociology**, Littlefield, Adams & co: New Jersey, P.166.
13. Raymond Duvall, & Mary Welfing, (1973), **Social Mobilization, Political Institutionalization, and Conflict in Black Africa**, The Journal of ABI/ Inform Global, PP.675-677.
۱۴. ساموئل هانتینگتن، همان.
۱۵. مایرون واینر و ساموئل هانتینگتن، (۱۳۷۹)، **درک توسعه سیاسی**، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، ص ۸۴
۱۶. مایکل راش، (۱۳۷۷)، **جامعه و سیاست**، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۲۵۱.
۱۷. عبدالعلی قوام، (۱۳۸۲)، **چالش‌های توسعه سیاسی**، ص ۸۶.
۱۸. حمیرا مشیرزاده، (۱۳۷۵)، **مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی**، فصل‌نامه‌ی راهبرد، شماره ۹، ص ۱۴۳.
۱۹. ساموئل هانتینگتن، همان، ص ۲۴.
۲۰. همان، ص ۲۷.
۲۱. برتران بدیع، (۱۳۸۴)، **توسعه سیاسی**، ترجمه احمد نقیب‌زاده، ص ۹۶.
۲۲. حسین بشیریه، (۱۳۸۷)، **انقلاب و بسیج سیاسی**، ص ۵۵.
۲۳. چارلز تیلی، (۱۳۸۵)، **از بسیج تا انقلاب**، ترجمه علی مرشدی-زاد، ص ۳۷.
۲۴. آنتونی گیدنز، (۱۳۸۶)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۶۶۹.
25. Gillis, John R., (1970), **Political Decay and the European Revolution, 1789-1848**. World Politics 22, P.352.
26. Charles Tilly, (1973), **Does Modernization Breed Revolution?**, Comparative Politics, Vol. 5, No. 3, Special Issue on Revolution and Social Change, University of New York, P. 431.
۲۷. دیوید ساندرز، (۱۳۸۰)، **الگوهای بی‌ثباتی سیاسی**، ترجمه پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ص ۲۸۳.
۲۸. جک گلدستون، (۱۳۸۷)، **مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها**، ترجمه محمد تقی دلفروز، ص ۶۴.
۲۹. بدیع، همان، ص ۹۵.
30. Tan Paige Johnson, (2006), **Indonesia Seven Years after Suharto: Party System Institutionalization in a New Democracy**, Contemporary Southeast Asia, pp.1-10.
۳۱. دیوید ساندرز، همان، ص ۲۳۵.
32. www.cbi.ir
۳۳. جولیان باری، **اقتصاد ایران ۱۲۷۹-۱۳۴۹**، (۱۳۶۲)، ص ۲۹۶.
۳۴. علیرضا ازغندی، (۱۳۸۲)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، ج ۲، ص ۴۵.
۳۵. محمدعلی کاتوزیان، (۱۳۸۵)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ص ۳۲۳.
36. Robert Graham, (1979), **Iran, the Illusion of Power**, New York: ST, Martins Press, P.24.
۳۷. یکی کدی، (۱۳۸۵)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۳۰۰.
۳۸. پروانه آبراهامیان، (۱۳۸۳)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه

- احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، صص ۵۲۶-۵۲۸.
۳۹. همان، ص ۵۲۸.
۴۰. جان فوران، (۱۳۸۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، ص ۴۷۱.
41. 1 Graham, Op. Cit, P. 24.
۴۲. حسین ادیبی، (۱۳۵۸)، **طبقه‌ی متوسط جدید در ایران**، ص ۸۸.
۴۳. فرامرز رفیع پور، (۱۳۸۴)، **توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**، ص ۷۶.
۴۴. علیرضا ازغندی، (۱۳۷۹)، **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، ص ۱۲۵.
۴۵. تقی آزاد ارمکی، (۱۳۸۴)، **تغییرات اجتماعی در ایران**، ص ۱۳۶.
۴۶. حسین بشیریه، (۱۳۸۳)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، ص ۱۵۷.
۴۷. غلامرضا نجاتی، (۱۳۷۱)، **تاریخ بیست و پنج ساله ایران**، ص ۳۸.
۴۸. هانتینگتون، **همان**، ص ۳۱.
۴۹. کدی، **همان**، ص ۲۵۷.
۵۰. حسین بشیریه، (۱۳۸۶)، **عقل در سیاست**، ص ۷۰۱.
۵۱. آبراهامیان، **همان**، ص ۵۱۶.
۵۲. رسول افضل‌ی، (۱۳۸۶)، **دولت مدرن در ایران**، دانشگاه مفید، ص ۳۳۵.
۵۳. جامی، (۱۳۶۲)، **گذشته چراغ راه آینده است**، ص ۷۱۱.
۵۴. صادق زیباکلام، (۱۳۸۰)، **مقدمه ای بر انقلاب اسلامی**، ص ۲۴۱.
۵۵. حسین بشیریه، (۱۳۷۸)، **جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی سیاسی در ایران**؛ گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۷۲.
۵۶. محمدرضا پهلوی، (۱۳۵۰)، **مأموریت برای وطن**، ص ۷۵.
۵۷. مظفر شاهی، (۱۳۸۷)، **سه حزب**، ص ۳۶۱.
۵۸. فوران، **همان**، ص ۴۶۸.
۵۹. آنتونی گیدنز، **همان**، ص ۳۹۵.
۶۰. حسین بشیریه، (۱۳۸۳)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، ص ۲۶۸.
۶۱. علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، (۱۳۸۳)، **فرهنگ علوم سیاسی**، ص ۴۱۴.
۶۲. فوران، **همان**، ص ۴۶۵.
۶۳. **همان**.
۶۴. آبراهامیان، **همان**، ص ۴۳۷.
۶۵. ازغندی، (۱۳۸۲)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، ج ۲، ص ۶۷.
۶۶. فوران، **همان**، ص ۴۶۶.
۶۷. فوران، **همان**، ص ۵۵۷.
۶۸. احمد نقیب‌زاده، (۱۳۷۷)، **نقش، رفتار و عملکرد احزاب در جامعه‌ی امروز، اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۵-۱۳۶**، ص ۱۱.
69. Misagh Parsa, (1989), **Social origins of the Iranian revolution**, Putgers University Press, P.85.

**منابع :**

۱. آبراهامیان، پرواندا، (۱۳۸۳)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی، چاپ دهم.
۲. آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۸۴)، **تغییرات اجتماعی در ایران**، تهران: اجتماع، چاپ اول.
۳. آقابخش، علی و مینو افشاری‌راد، (۱۳۸۳)، **فرهنگ علوم سیاسی**، چاپ اول، تهران: چاپار، چاپ اول.
۴. ادیبی، حسین، (۱۳۵۸)، **طبقه‌ی متوسط جدید در ایران**، تهران: جامعه، چاپ اول.
۵. ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۹)، **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: قوس، چاپ دوم.
۶. ..... (۱۳۸۲)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: سمت، چاپ دوم، ج ۲.
۷. افضلی، رسول، (۱۳۸۶)، **دولت مدرن در ایران**، دانشگاه مفید، قم، چاپ اول.
۸. باری‌یر، جولیان، **اقتصاد ایران ۱۲۷۹-۱۳۴۹**، (۱۳۶۲)، تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، چاپ اول.
۹. بدیع، برتران، (۱۳۸۴)، **توسعه سیاسی**، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قوس، چاپ چهارم.
۱۰. بشیریه، حسین، (۱۳۷۸)، **جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی سیاسی در ایران؛ گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: علوم نوین، چاپ اول.
۱۱. .... (۱۳۸۷)، **انقلاب و بسیج سیاسی**، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
۱۲. .... (۱۳۸۳)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: نی، چاپ دوم.
۱۳. .... (۱۳۸۶)، **عقل در سیاست**، تهران: نگاه معاصر، چاپ دوم.
۱۴. پهلوی، محمدرضا، (۱۳۵۰)، **مأموریت برای وطنم**، تهران: بی نا.
۱۵. تیلی، چالرز، (۱۳۸۵)، **از بسیج تا انقلاب**، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده‌ی امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۱۶. جامی، (۱۳۶۲)، **گذشته چراغ راه آینده است**، تهران: نیلوفر، چاپ سوم.
۱۷. راش، مایکل، (۱۳۷۷)، **جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران: سمت، چاپ اول.
۱۸. رفیع پور، فرامرز، (۱۳۸۴)، **توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم.
۱۹. زیباکلام، صادق، (۱۳۸۰)، **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: روزنه، چاپ چهارم.
۲۰. ساندروز، دیوید، (۱۳۸۰)، **الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی**، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۲۱. شاهدی، مظفر، (۱۳۸۷)، **سه حزب، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی**، چاپ اول.
۲۲. فوران، جان، (۱۳۸۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هفتم.
۲۳. قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۲)، **چالش‌های توسعه سیاسی**، تهران: قوس، چاپ دوم.
۲۴. کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۸۵)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، چاپ سیزدهم.
۲۵. کدی، نیکی، (۱۳۸۵)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم، چاپ اول.
۲۶. گلدستون، جک، (۱۳۸۷)، **مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها**، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
۲۷. گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۶)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران: نی، چاپ بیستم.
۲۸. مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸)، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه‌ی امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۲۹. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۵)، **مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی**، فصل‌نامه‌ی راهبرد، شماره ۹.
۳۰. نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، **تاریخ بیست و پنج ساله ایران**، تهران: رسا، چاپ سوم، ج ۲.
۳۱. نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۷۷)، **نقش، رفتار و عملکرد احزاب در جامعه‌ی امروز**، اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۵-۱۳۶.
۳۲. هانتینگتن، ساموئل، (۱۳۸۲)، **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**، ترجمه: محسن ثلاثی چاپ اول، تهران: نشر علم، چاپ سوم.
۳۳. وایتر، مایرون و ساموئل هانتینگتن، (۱۳۷۹)، **درک توسعه‌ی سیاسی**، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، چاپ اول.
34. Basedau, Matthias & Alexander Stroh, (2008), **Measuring Party Institutionalization in Developing Countries: A New Research Instrument Applied to 28 African Political Parties**. giga working papers.
35. Cole, Alistair, **Institutions and institutionalism**, The study of political institutions, www.cardiff.ac.uk/euro/resources/cole.
36. Duvall, Raymond & Mary Welfing, (1973), **Social Mobilization, Political Institutionalization, and Conflict in Black Africa**, The Journal of ABI/ Inform Global.
37. Ford Hout, Thomas, (1977), **Dictionary of Modern Sociology**, Littlefield, Adams & co: New Jersey.

- Iranian revolution**, Putgers University Press.
45. Steinmo, Sven, (2001) **The New Institutionalism**, The Encyclopedia of Democratic Thought, in Barry Clark and Joe Foweraker, London: Routledge.
46. Tilly, Charles, (1973), **Does Modernization Breed Revolution?**, **Comparative Politics**, Vol. 5, No. 3, Special Issue on Revolution and Social Change, University of New York.
47. Van Raak, Arno & Aggie Paulus, (2008), **The Emergence of Multidisciplinary Teams for Interagency Service Delivery in Europe: Is Historical Institutionalism Wrong?**, Springer Science.
48. Weingast, Barry R., (2002), **“Rational Choice Institutionalism.”** In Political Science: The State of the Discipline, ed. Ira Katznelson and Helen V. Milner. New York.
38. Gillis, John R., (1970), **Political Decay and the European Revolution**, 1789-1848. World Politics 22.
39. Graham, Robert , (1979), **Iran, The Illusion of Power**, New York: ST, Martins Press.
40. Guy Peters, B, (1999), **Institutional Theory in Political Science** ,The New Institutionalism, London and New York, Edition: 2
41. Hay, Colin, & Daniel Wincott, (1998), **Structure, Agency and Historical Institutionalism**, Political Study.
42. Johnson, Tan Paige, (2006), **Indonesia Seven Years after Suharto: Party System Institutionalization in a New Democracy**, Contemporary Southeast Asia.
43. Oakeshott M, (1967), **Rationalism in Politics and other essay**, London: Methuen.
44. Parsa, Misagh, (1989), **Social origins of the**

